



تیرماه ۹۹

تا کنون هیچ کس معلوم نکرده که یک
بدن قادر به انجام دادن چه کارهایی
است.

— اسپینوزا، کتاب اخلاق —

ماشین سرمایه‌داری جدید، سامانه یا دیسپوزیتیوی^۱ است مشتمل بر
همه‌ی ابعاد زیست-سیاسی که شکل جدیدی از سوژکتیویته و نظم
اجتماعی را می‌سازد، نوری است که افق دیدنِ مختص به خود را به همراه
می‌آورد، امور حس‌کردنی^۲ و فکرکردنی^۳ مرتبط با خود را برمی‌نهد و
چیزهای خودساخته‌ای را رؤیت‌پذیر و گفتنی می‌کند. این دیسپوزیتیف نه
یک افق دید جدید یا منظری که به جهان می‌نگریم و طریق زیست‌مان را با
آن هماهنگ می‌کنیم بلکه «رژیم حقیقت»ی است که تنها به میانجی آن
می‌توان چیزها را دید یا درباره‌شان سخن گفت. بدین معنا «رؤیت‌پذیری [به
میانجی دیسپوزیتیف] به نوری عمومی اشاره ندارد که اُبژه‌های از پیش
موجود را روشن کند، بلکه از خطوط نوری تشکیل می‌شود که فیگورهای
متغیر و جدانشدنی از یک آپاراتوس را شکل می‌دهند. هر دیسپوزیتیف
شیوه‌ی قاعده‌مندی خاص خود از نور را دارد، طریقی که دیسپوزیتیف پایین
می‌ریزد، ملایم و پخش می‌شود و امر رؤیت‌پذیر و رؤیت‌ناپذیر را توزیع، و
یک اُبژه را تولید یا حذف می‌کند، اُبژه‌ای که بدون این دیسپوزیتیف وجود

¹Dispositif

²Sensible

³Thinkable

نخواهد داشت [...] بنابراین اگر نوعی تاریخ‌مندیِ دیسپوزیтив‌ها را داشته باشیم، قطعاً همان تاریخ‌مندیِ رژیم‌های نور و نیز تاریخ‌مندیِ رژیم‌های گفتن است.» (دلوز، ۱۳۹۲: ص ۲۷۹)

هر دیسپوزیтив، صفحه‌ی درون‌ماندگاری است که توسطِ ابزارها و تکنیک‌های خود از طریقِ سرهم‌بندی‌های موقتی و دائمی با حوزه‌های مختلف و همچنین با هم‌جهت شدن با نیروهای حکم‌ران از پیش موجود و یا فراخوانی آن‌ها گسترش می‌یابد و خطوطِ حس‌پذیری و فکرپذیری و همچنین خطوطِ سوژکتیوسازی را تشکیل می‌دهد. همه‌ی ما به این صفحه‌ی درون‌ماندگار تعلق داریم، انقیاد و رهایی‌مان در آن رقم می‌خورد و تنها در این صفحه است که امکانِ دست زدن به کنش را داریم. به تعبیر آنتونیو نگری^۱ «دیگر چیزی تحت عنوان «بیرون» از این زمینه وجود ندارد و مبارزه (نه تنها مبارزه، بلکه جوهر سوژه‌های درون آن) اکنون تماماً در «درون» قرار گرفته است؛ دیگر تصویر یا انعکاسی از «ارزش مصرف» وجود ندارد. ما به‌طور کامل در جهانی از «ارزش مبادله» و واقعیتِ بی‌رحم و سبعانه‌ی آن غوطه‌ور شده‌ایم.» (نگری، ۱۳۹۱: ص ۵۷) دیسپوزیтив سرمایه‌داریِ جدید طیِ نزدیک به نیم قرن گذشته به صورتِ فزاینده‌ای تمام حوزه‌ها و منطقه‌های «بیرون» مانده را به «درون» کشیده اما از سوی دیگر با قلمروزدایی از دولت‌ها و ساختِ امپراتوریِ مالیِ خود، به‌صورتِ نهفته «انبوه خلقی» را در اعماق و لابه‌لای امواجِ خود شکل داده است که تنها نیروی انقلابی و متلاطم‌کننده‌ی خود را از همین شیوه‌های درون‌ماندگاری کسب می‌کند.

^۱ Antonio Negri

هر دیسپوزیتیوی سرحدات، نقاط بحرانی، لبه‌های نهایی یا «خطوط شکستگی» ای دارد که می‌تواند توسط فعلیت^۱ پیدا کردن نقاط متحرک نهفته^۲ در درون و پیرامون خود، به زیر کشیده شود و دیسپوزیتیوی جدیدی را بنا نهد تا مناطق رؤیت‌پذیری و گفتمانی خود را مستقر سازند و شرایط امکانی را فراهم آورد تا در آن سوژکتیویته‌هایی نو خود را تأسیس کنند.

خطوط متمایز کننده‌ی هر دیسپوزیتیوی عبارت‌اند از خطوط چینه‌بندی و رسوب‌گذاری از سویی، و خطوط فعلیت‌بخشی و آفرینش‌گری از سویی دیگر. اگر سرمایه‌داری جدید با سلطه‌ی زیست-سیاسی خود تاریخ(های) انقیاد را احضار و در دوره‌ی حاضر متراکم کرده، مقاومت و میل به حیات نیز باید تاریخ(های) کنش جمعی رهایی‌بخش خود را فراخوانی کند و آن را به‌کار بندد. این دو خطوط کلی نه جدا از هم بلکه به‌صورت متقاطع در درون هم جاگیری می‌شوند و به‌صورتی متداوم، نهفتگی‌های تکین درون‌ماندگار در وضعیت را فعلیت و فعلیت‌یافتگی‌ها را نهفته می‌کنند. سوژکتیویته‌هایی نوین در نبردی همواره در-میان از مدارهای دانش و قدرت متعلق به یک دیسپوزیتیوی می‌گریزند تا خود را به‌واسطه‌ی اشکال جدید مقاومت در دیسپوزیتیوی جدید بارگذاری کنند. (دلوز، ۱۳۹۲) مفهوم سیالیت و موج‌گون بودن سرمایه‌داری جدید که خود را در «اقیانوسی» به نام انبوه خلق، با سرشاری‌اش از نیروهای نهفته‌ی سهمگین، به‌کار می‌اندازد می‌تواند این لحظه از خطوط گریز دیسپوزیتیویته را برجسته سازد.

وارن مونتگ می‌نویسد: «توده‌ها ناپایدار، بی‌ثبات و پیش‌بینی‌ناپذیراند و با این حال، به‌موجب ظرفیت اقتصادی‌شان برای حیات اجتماعی

¹ Actual

² Virtual

ضروری‌اند؛ بنابراین آن‌ها همان مُغاک‌های هستند که هر دولتی روی آن بنا نهاده شده است. یکی از معمول‌ترین نمایه‌هایی که طبیعت و قدرتِ توده‌ها از رهگذر آن توضیح داده می‌شود، نمایه‌ی اقیانوس است، به مثابه‌ی پس‌زمینه‌ای نامشهود برای کسب‌وکارِ دولت، لیک، در خلالِ زمان‌های سختی و مشقت، قادر به رهاسازیِ نیرویی که هیچ چیزی نمی‌تواند جلودارِ آن باشد. کوچک‌ترین شکافی در دولت می‌تواند عملِ توده‌ای را برانگیزاند و نظم را برهم زند.» (مونتگ، ۱۳۹۸: صص ۱۵۲ و ۱۵۳)

به همین قیاس امروز نیز دیسپوزیتیِف سرمایه‌داریِ مالی و نئولیبرالیسم بر اقیانوسی عظیم از بدهکاران بنا شده که هنگام لحظاتِ سرحدی و بحران‌ها موجی عظیم علیه سرمایه ایجاد می‌کند و اقیانوس را متلاطم می‌سازد تا این سامانه را بر هم زند. ژیل دلوز این سوالِ تأییدآمیز را مطرح می‌کند که «آیا نمی‌توانیم از دیسپوزیتیِف‌هایی یاد کنیم که سوژکتیوسازی در آن‌ها دیگر از خلالِ زندگیِ اشراف‌سالارانه یا از رهگذر وجودِ زیباشناختی شده‌ی مردانِ آزاد انجام نمی‌شود، بلکه به واسطه‌ی وجودِ حاشیه‌ای شده‌ی «مطرودان» تحقق می‌یابد؟» (دلوز، ۱۳۹۲: ص ۲۸۲) به همین طریق «ما» بدهکاران که همه‌ی ساحت‌های زیستی سیاسی‌مان تحتِ سیطره‌ی دیسپوزیتیِف سرمایه‌داریِ جدید قرار گرفته نیز باید از خود پرسیم که چگونه می‌توان دیسپوزیتیِفی بسازیم که امورِ رؤیت‌پذیر و گفتمانیِ جدیدی خلق کند؟ چگونه می‌توان افقِ جدیدی ساخت که تولیدِ سوژکتیویته را درونِ نسج و بافتِ زیست-سیاسیِ موجود ممکن کند؟

ساختِ افقِ مشترک و نشان دادنِ هم‌سرنوشتیِ تکنیسه‌های موجود در وضعیت تنها به میانجیِ انگشت گذاشتنِ همگانی بر خطوطِ گریز و نقاطِ بحرانیِ این سامانه امکان‌پذیر می‌شود، به همین اعتبار دیگر بیرونی

استعلایی وجود ندارد که در قالب گذشته‌ای باشکوه یا آینده‌ای نامعلوم کنش‌گری سوژه‌ها را به نفع خود خنثی کند، بلکه هرچه هست بازگشتی انضمامی به درون و لحظه‌ای آگاهی از تبار اکنون است چرا که «از درون همین جهان، کارگران؛ شهروندان و همه‌ی سوژه‌ها همان عناصر همواره حاضر مقاومت تکیین و لحظات موجود در برساختن شکل متفاوتی از زیستن مشترک هستند. آن‌ها حضور دارند، حتی وقتی که اندوه‌بارترین و کسالت‌بارترین فروخفتگی تاریخی در حال خفه کردن ماست. انبوه خلق، مفهومی طبقه‌ای است و تکیینگی‌های برسازنده‌ی آن، همواره هسته‌های مقاومت در برابر انقیادی است که سرمایه تحمیل می‌کند. تکیینگی اطاعت می‌کند، چرا که باید اطاعت کند و چاره‌ای جز آن ندارد، اما همیشه به‌عنوان یک نقطه‌ی مقاومت در درون روابط قدرت حاضر است. گسستن این رابطه همیشه نوعی امکان است؛ درست همان قدر که بقای مناسبات حکمرانی یک امکان است.» (نگری، ۱۳۹۱: ص ۶۱)

بدهی، در درون خود در حال تکثیر انبوه‌ای است که فراسوی اشکال مختلف هویت‌یابی‌های خصمانه‌ی نژادی، جنسیتی، سلسله‌مراتبی و غیره قرار می‌گیرد. این انبوه باید در مقابل ساخت امر ارگانیک که ناظر بر مصالحه با سرمایه و روابط قدرت دارد به ساخت امر مشترک خود بپردازد. امر مشترکی که نسبت به روابط قدرت ستیزه‌جو است و در بسط بلوک و زنجیره‌ی مشترک خود، با عطف توجه به نیروی صیانت از نفس‌اش^۱ و عمل معطوف به شادی‌اش که در نهایت به خدمت قدرت فزاینده‌ی یک سوژه‌ی اجتماعی فراگیر در می‌آید (نگری و هارت، ۱۳۸۸) به روی همه‌ی تکیینگی‌ها گشوده است. قومیت، زبان، گرایش و میل، جنسیت، شاغل، بی‌کار،

^۱Conatus

بی‌دین، دین‌دار و شمارِ بسیاری بیش از این‌ها در پیوندهایی مولکولی^۱ و افتراقی، تکنیکی خود و دیگری را بازتولید و ساختِ امر مشترک را بسط می‌دهند چرا که «هر تکنیکی، انگیزه‌ی درونی خود را از اهداف می‌گیرد، اهدافی که صرفاً محلی نیستند، بلکه خود، هر چه بیش‌تر و بیش‌تر گسترش می‌یابند تا بتوانند نقاطِ تلاقی محلی، ملی و بین‌المللی را تعریف کنند.» (نگری و گتاری، ۱۳۹۱: ص ۸۸) تکنیک‌های نهفته در وضعیت، تنها وقتی می‌توانند به قدرتِ برساننده بدل شوند، که هر تکنیک طبعیتِ خود را، به منزله‌ی قدرتِ برساننده‌ی عملی، در ترکیب با امر کلی بشناسد. (پاسکوجی، ۱۳۹۸) هر تکنیک بنا به تعریف‌اش نمی‌تواند فردی باشد چرا که در یک جوهرِ مشترک و ابدی درج شده است که در قالبِ حرکتی اخلاقی می‌زید و خویشتن را دگرگون می‌سازد و هم‌زمان در قالبِ علقه‌ای بینافردی انبوه خلق را نیز دگرگون می‌کند. (نگری، ۱۳۹۷)

ساختِ امرِ مشترکِ بدهکاران در سطحِ محلی، ملی و بین‌المللی، در فرایندِ مراقبت از نیروهای حیات، ذیلِ هدایتِ خردِ امکان‌پذیر می‌شود، به همین خاطر لازم است که سوژه‌ها به‌صورتِ هستی‌شناختی سازمان‌پذیرند و توانِ برساننده‌ی خود را شناسایی کنند. «پی‌بردن به چگونگیِ تأسیس شدنِ ما به منزله‌ی سوژه کمک می‌کند تا بفهمیم که چگونه و تا چه میزان می‌توانیم خودمان را به منزله‌ی سوژه (باز) تأسیس کنیم.» (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ص ۴۴۹) اما بعد از شناساییِ این توان، برای مقابله با هجوم بی‌امانِ ماشین

^۱ پیوند مولکولی استعاره‌ای است از ساختِ زنجیره‌ای که در عین ساختِ پیوندها و ترکیباتِ جدید، تکنیکی‌های موجود در خود، یعنی اتم‌ها را حفظ می‌کند و در مقابلِ پیوندِ مولاری قرار می‌گیرد که در آن برای ساختِ ترکیبی جدید، عناصر ناگزیر از حل شدن درونِ حجمِ کلی‌اند و تکنیکی خود را برای ادغام شدن در کل فدا می‌کنند.

تخریب‌گر سلطه و سرمایه و در انداختن وقفه‌ای بر سازنده در زمانِ همگن و متصل‌ب شده‌ی عصرِ حاضر چه استراتژیِ مقاومتی‌ای می‌توان برگزید؟

از آن جایی که دیسپوزیتیِف زیست-سیاسیِ معاصر با تغییرِ ماهیتِ کارِ مادی به کارِ غیرمادی، جامعه را در مقامِ یک کُل و سوژکتیویته را در تمامِ ابعادش متأثر می‌سازد، تنها گسستی سوژکتیو که بیانگرِ شکلی از «امتناع» است می‌تواند در معنای اقدامی کنش‌گرانه و عمیقاً سیاسی ظهور یابد. (لاتزاراتو، ۱۳۹۷) «فرایند سوژکتیوسازی با امتناع آغاز می‌شود. نخواهیم خواست، بدهی‌تان را پرداخت نخواهیم کرد، در برابر بیرون رانده شدن از خانه‌های مان امتناع می‌کنیم، تسلیم اقداماتِ ریاضتی نخواهیم شد، در عوض می‌خواهیم ثروت‌تان-یا راست‌اش را بخواهید، ثروت‌مان- را به چنگ آوریم.» (نگری و هارت، ۱۳۹۲: صص ۵۶ و ۵۷)

امتناع، به معنای ستیزی مضاعف علیه مصادره‌ی زمانِ حال و آینده‌مان است که از طریقِ بازستانیِ ثروتِ اجتماعیِ انباشت شده تحقق پیدا می‌کند. این ثروتِ اجتماعی، شفیره‌ی چپاول شده‌ی همه‌ی زمان‌مندی‌هایی است که ارزشِ اضافه را برای ماشینِ سرمایه تولید می‌کند که دیگر نه فقط از طریقِ استثمارِ کارِ کارخانه‌ای، بلکه از طریقِ نوسانِ نرخِ ارز، تورم‌های افسارگسیخته، کالایی‌شدنِ عرصه‌های حیاتِ جمعی، مقررات‌زدایی از قوانینِ کار، چپاولِ صندوق‌بازنشستگان و غیره تحقق پیدا می‌کند. به همین خاطر «امتناع» می‌تواند شرایطی را فراهم آورد که در آن زمانِ تقویمی متوقف و دیگر جنبش‌ها، سرعت‌ها و ریتم‌ها آشکار گردند، «امتناع، سیرِ زمان و تاریخ را دچارِ گسست می‌کند، قبل و بعدی تأسیس می‌کند که پیش از هر چیز سوژکتیویته را متأثر می‌سازد و در خلالِ این قبل و بعد است که

سوژه‌ها ساخته و وا-ساخته می‌شوند.» (لاتزاراتو، ۱۳۹۷: ص ۵) به همین ترتیب «برای کشف، تولید، و هم‌آیندسازیِ زمان‌مندی‌ها و سوژکتیویته‌های ناهمگن و نهادهای مختص به هر یک از آن‌ها نیازمندِ طفره‌روی و اجتنابی دائم از انقیاد و بندگیِ گسترش یافته توسطِ اشکالِ مختلفِ حکومت‌مندی هستیم.» (همان، ص ۱۳)

امتناع، می‌تواند همان خطوطِ گریز، افقِ فعلیت‌بخش و آفرینش‌گری باشد که در بزنگاه‌هایی در درونِ همین دیسپوزیتیف، «ما» را بدل به سوژه‌های دگر-گونه-می-کند و ذیلِ ساخت و پرداختِ واژگان، مفاهیم، چیزها؛ یا همان «امرِ مشترک»، بدنیِ سِتبر از تکیه‌های زنان، معلمان، کارگران، پرستاران، دانشجویان، بی‌کاران، کارگرانِ جنسی، کودکانِ کارگر، بی‌جا و مکان شده‌ها، مهاجران و پناه‌جویان، اقلیت‌های جنسی، نژادها و قومیت‌های تحت ستم و بسیار تکیه‌ی توان‌مندِ دیگر بسازد، بدنیِ واحد که می‌تواند از ایران تا لبنان و فرانسه و یونان بسط پیدا کند، بدنی به گستردگی همه‌ی بدهکارانِ جهان. بدهی در این معنا دیگر تنها دلالت اقتصادی ندارد بلکه علاوه بر آن همه‌ی آن روابطی را شامل می‌شود که بر پایه‌ی گروکشی و دین سر و شکل گرفته‌اند تا بدین طریق روابط تولید را بازتولیدی مدام کند. اما این بدن تا کنون، تماماً به کنترلِ هیچ ماشینِ سرکوبی در نیامده است چرا که به تعبیرِ اسپینوزا «تا کنون کسی معلوم نکرده است که یک بدن چه عملی می‌تواند انجام دهد» [...] زیرا هنوز ساختمانِ بدن به درستی آن اندازه شناخته نشده است که بتوان تمام اعمالِ آن را تبیین کرد. [...] تمام این امور نمایان‌گر این است که بدن فقط به اقتضای قوانین طبیعت‌اش کارهایی انجام می‌دهد که نفس در آن‌ها متحیر است.» (اسپینوزا، ۱۳۹۶: ۱۴۶)

زمانی که عشق، میل و اشتیاق به حیات، بدنِ بدهکاران را به هم پیوند
می دهد سلطه چه کاری می تواند از پیش ببرد؟!

- دلوز، ژیل (۱۳۹۲) مقاله‌ی دیسپوزیتیف چیست از کتاب یک زندگی، ترجمه‌ی پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران: چشمه.
- نگری، آنتونیو (۱۳۹۱) مقاله‌ی کمونیسم چیست؟ از کتاب انقلاب را به‌خاطر می‌آورید، ترجمه‌ی ایمان گنجی و کیوان مهتدی، تهران: روزبهان.
- مونتگ، وارن (۱۳۹۸) بازگشت به اسپینوزا، ترجمه‌ی فواد حبیبی، تهران: آگه.
- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۸) کار دیونیسوسی، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، تهران: نی.
- نگری، آنتونیو؛ گتاری، فلیکس (۱۳۹۱) فضاها‌ی جدید آزادی؛ خطوط جدید اتحاد، ترجمه‌ی ایمان گنجی و کیوان مهتدی، تهران: روزبهان.
- پاسکوچی، مارگریتا (۱۳۹۸) قدرت فقر، ترجمه‌ی فواد حبیبی و امین کرمی، تهران: ققنوس.
- نگری، آنتونیو (۱۳۹۷) اسپینوزا و ما، ترجمه‌ی فواد حبیبی و امین کرمی، تهران: ققنوس.
- لاتزاراتو، موریتزیو (۱۳۹۷) امتناع از کار، ترجمه‌ی علی هداوند، وبسایت پروبلماتیکا ۱۳۹۷/۲/۱۱.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۶) اخلاق، ترجمه‌ی محسن جهانگیری، تهران: جهاد دانشگاهی.